

نتیجه صلح امام حسن(ع) صیانت از شیعیان بود

باید نام این صلح را صلح تحمیلی گذاشت نه صلح امام حسن(ع). این صلح یک پیروزی بود برای امام حسن مجتبی(ع) و نتیجه آن صیانت و حفاظت از یاران امیرمؤمنان و مردم کوفه و شیعیان بوده است.



باید نام این صلح را صلح تحمیلی گذاشت نه صلح امام حسن(ع). این صلح یک پیروزی بود برای امام حسن مجتبی(ع) و نتیجه آن صیانت و حفاظت از یاران امیرمؤمنان و مردم کوفه و شیعیان بوده است. به گزارش خبرنگار مهر، دامنه شخصیت بی مانند سبط اکبر پیامبر(ص) امام حسن مجتبی(ع) آنقدر وسیع و گسترده است که آثار و نشانه‌های آن در تمام کتابهای حدیث، تراجم، سیره، تاریخ و مناقب فراوان به چشم می‌خورد. تواضع، فروتنی، خداترسی، روابط حسنه، احترام متقابل و کمک به بینوایان از ابعاد برجسته زندگی آن سرور جوانان بهشتی است. آن بزرگوار بازویی علمی، قضایی و نیرویی بسیار کارآمد برای حکومت علوی و شخص امیرمؤمنان علیه السلام بوده است. امام از جمله کسانی بود که از آغاز تا پایان به دفاع از حریم رهبری پرداخته و در جنگ‌های جمل، صفین و نهروان فعالانه شرکت جسته، بلکه در بسیج نیروها از کوفه برای مقابله با فتنه طلحه و زبیر، گام‌های بسیار مثبت و مؤثری برداشته است. زندگی پر رنج و محنت امام، پر از این مسائل است، در گفتگو با حجت الاسلام والمسلمین محمدجواد مروجی طبسی محقق و پژوهشگر تاریخ اسلام و نویسنده کتاب سبط اکبر: روایتی تحلیلی از زندگانی الهی - سیاسی امام حسن مجتبی(علیه السلام) به بررسی ابعاد زندگی این امام همام پرداختیم.

*در زمان حکومت امام علی(ع) چه کارهای مهمی به امام حسن(ع) محول شده بود و ایشان چگونه از عهده کارها برآمده بودند؟

امام حسن مجتبی(ع) مسئولیتهای زیادی را در زمان حکومت امام علی(ع) برعهده داشتند که بعضی از آنها را خودشان به عهده گرفته بودند و بعضی از آنها را امیرالمؤمنین(ع) به عهده ایشان گذاشته بود، مثلاً نمایندگی امیرالمؤمنین(ع) به سوی عثمان جهت بردن شکایتهای مردم را برعهده داشتند یا بردن آب به خانه عثمان در زمان محاصره که به دستور امام علی(ع) چنین کاری را انجام دادند. همچنین در کتابهای تاریخی نوشته اند ایشان نماینده امام در پاسخ به سؤالات مذهبی مردم بودند. گاهی اوقات سؤال کننده ای می آمد بعضی از سؤالات را حضرت را به سوی ایشان می فرستادند تا امام حسن(ع) جواب دهند. شخصی به صورت پنهان آمده بود و خودش را از هواداران حضرت امیر(ع) جازده بود اما مشخص بود که از طرفداران معاویه است و آمده بود تا سؤالاتی را بپرسد که امیرالمؤمنین(ع) او را به امام حسن مجتبی(ع) حواله دادند که حضرت همه را پاسخ گفتند. حضرت بسیج مردم کوفه را از طرف مولا علی(ع) به عهده گرفتند که با عمار و قیس بن سعد آمدند و در مسجد کوفه سخنرانی کردند و مردم را بسیج کردند یا اینکه حضرت نماینده رساندن پیام مکتوب حضرت بر مردم کوفه بودند که این پیام مکتوب را خواندند. تبیین سیاست امام علی(ع) درباره قضیه تحکیم بوده است که به دستور پدر حضرت این مسأله را تبیین کردند، چون بعضی‌ها صحبت‌هایی کرده بودند. حضرت به امام حسن(ع) فرمودند بلند شو و سیاست وحدت را تبیین کن. همچنین عهده داری امامت جمعه موقت بصره و کوفه را عهده دار بودند. حضرت امام حسن (ع) نماینده پدر به سوی پادشاه روم بودند که این دیدار بسیار مفصل است که علاقه مندان برای مطالعه بیشتر می توانند به کتاب سبط اکبر که توسط بنده تألیف و منتشر شده مراجعه کنند. همچنین حضرت در رفع اتهامات وارده نسبت به امیرمؤمنان(ع) حاضر شدند، مثلاً در جنگ جمل، اصحاب جمل گفتند که امیرمؤمنان عثمان را کشته است که حضرت از طرف پدر نماینده شدند که در جمع مردم به بیان حقایق بپردازند تا بفهمانند قاتل عثمان کیست؛ امیرالمؤمنین(ع) است یا خودشان؟!

همچنین حضرت مجتبی(ع) عهده دار مسائل قضایی بوده است که این مسئولیت از طرف پدر به ایشان واگذار شده بود. سخنرانی در محضر پدر بوده که حضرت امیر به امام حسن و امام حسین امر کرده بودند که سخنرانی کنند. در پایان عمر امیرمؤمنان که بنا شد حضرت با معاویه بجنگند ایشان را فرمانده گروه 10 هزار نفری کرده بودند که برای جنگ آماده شده بودند که بروند و کار را یک‌سره کنند که خوارج امام علی(ع) را در مسجد کوفه به شهادت رساندند. نمایندگی از طرف پدر برای جلوگیری از خواندن نماز تراویح به صورت جماعت بود که آن وقت در کوفه می خواندند که بدعت بوده است. سرپرستی موقوفات و صدقات امیرمؤمنان(ع) را به عهده داشته که حضرت این مسئولیت را از طرف پدر پذیرفته بودند. یکی از مسئولیتهای دیگر خواندن دعای باران بود که به دستور پدر این دعا را خودشان و امام حسن(ع) جداگانه خواندند. این عمده مسئولیتهایی است که حضرت امام حسن مجتبی(ع) در دوران حکمت و قبل از حکومت پدر داشتند.

*چرا برخی از مخالفان امام علی(ع) بعد از شهادت ایشان با امام حسن(ع) بیعت کردند؛ علت این امر چه بوده و سیاست امام حسن(ع) برای بیعت با این گروه چه بود؟

بیعت کنندگان پس از شهادت امیرمؤمنان(ع) دو دسته بودند: یک دسته پیروان و هواداران امیرمؤمنان بودند. مؤمنان واقعی بعد از شهادت حضرت امیرمؤمنان(ع)، امام حسن(ع) را به عنوان امام و خلیفه پس از پدر می شناختند و معرفی کردند و با او بیعت کردند. اما دسته دوم با این قضیه مشکل داشتند، آنها خوارج بودند یا کسانی بودند که رأی خوارج را داشتند، اینها با امام بیعت کردند به خیال اینکه خودشان در سایه امام حسن(ع) بتوانند خودشان را به معاویه برسانند و او را به قتل برسانند. هدف آنها جنگ با معاویه بود و عجیب اینکه اینان در زمان حکومت امام علی(ع) زیر بار حق نرفتند همین‌ها بودند که کل مشکلات را

در اواخر جنگ صفین ایجاد کرده بودند همین‌ها بودند که قضیه تحکیم (حکمیت) را پیش آوردند همین‌ها بودند که هزاران مشکل را در کوفه و در جبهه آفریدند. حالا آمدند در زمان امیرمؤمنان هر چه حضرت فرمود بروید با معاویه مقابله کنید همین‌ها نمی‌رفتند اما بعد از امیر آمده بودند که با حضرت امام حسن مجتبی بیعت کنند تا با معاویه بجنگند در حالی که اینها خودشان دورا دور دست بیعت به سوی معاویه دراز کرده بودند و اینها کسانی بودند که حکومت معاویه را می‌خواستند نه حکومت علی بن ابیطالب(ع) را. اما در دوران امام حسن(ع) می‌خواستند کاری کنند تا امام را به وسط میدان بکشاند و دودستی او را به معاویه تقدیم کنند. به نظرم اینها که آمده بودند با حضرت بیعت کنند غرضشان، غرض مثبتی نبوده است اما حضرت می‌دانستند قضیه چیست لذا زیر بار اینها نرفت. سیاست حضرت نسبت به اینها این بود که حضرت اینها را جمع کند و در یک محور که جنگ با معاویه باشد اما اینها هرگز کسانی نبودند که با معاویه بجنگند و دلیلش هم همین است که اینها خیانت کردند.

***یعنی امام با آنها بیعت نکرده بود؟**

همه اینها در حکومت امیرمؤمنان بودند و جنگ علنی علیه خوارج داشتند اما بسیاری از آنها از بین رفته بودند و تعداد اندکی از آنها باقی مانده بودند اما تعدادی از مردم بودند که خوارج نبودند اما رأی خوارج را داشتند. خوارج نبودند اما فکر خوارج در آنها رسوخ کرده بود. خوارج می‌گفتند ما معاویه را قبول نداریم و باید با او جنگید تا او را از صحنه بیرون کرد در حالی که چنین چیزی نبوده است.

***امام حسن(ع) با خیانت سربازان و حتی سرداران خود مجبور به صلح شد، آیا این صلح شکست محسوب می‌شد یا به نوعی پیروزی هم بوده است؟**

باید نام این صلح را صلح تحمیلی گذاشت نه صلح امام حسن(ع). این صلح یک پیروزی بود برای امام حسن مجتبی(ع) و نتیجه آن صیانت و حفاظت از یاران امیرمؤمنان و مردم کوفه و شیعیان بوده است. باطن کار حضرت مجتبی(ع) این چنین بود. به هر حال امام(ع) در برابر بهانه جویانی که می‌آمدند امام را مورد نکوهش قرار دهند و می‌گفتند چرا چنین چیزی را قبول کردید؟ حضرت جوابهایی داشتند از جمله اینکه فرمودند کار من برای حفظ شیعیان بوده است یا اینکه می‌فرمود به اهل کوفه اصلاً اطمینانی نبوده است یا اگر یارانی داشتم شب و روز با معاویه می‌جنگیدم. یا فرمود: یاران ذلت را برگزیدند. یا فرمود: امت مرا رها کرده بودند. یا فرمود: مردم طالب صلح بودند. خلاصه اینکه امام در برابر اینها چنین فرمود: اینها نمی‌فهمیدند معنای اینکه امام صلح کرد، یعنی چه؟ یعنی چقدر در حق شیعیان خدمت کرد. همان طوری که در بیان بسیاری از امامان داریم که کار امام حسن(ع) کار بسیار عجیبی برای حفظ شیعیان بود. در صلح نامه آمده بود که معاویه متعرض شیعیان نشود، وقتی دشمن جایی را فتح کند مسلم غیر از قتل و غارت و کشتار و هتک نوامیس مردم کار دیگری انجام نمی‌دهد. اگر معاویه می‌آمد با همان حالت پیروزی وارد کوفه می‌شد چیزی برای شیعیان باقی نمی‌گذاشت. هویتی برای شیعه باقی نمی‌ماند. امام حسن(ع) بود که این مسأله را به اینجا رساند که دشمن خودش پیشنهاد صلح را داد. اینکه گفته می‌شود صلح امام حسن(ع) تعبیر درستی نیست امام هیچ وقت صلح نکرد، بلکه تنها آن صلحی را که معاویه پیشنهاد کرده بود با شرایطی پذیرفت. برخی از مورخین اذعان کرده اند که درست است که معاویه پیشنهاد صلح داد و به ظاهر پیروز شد اما در واقع شکست با معاویه بود. صلح هیچ وقت به نفع او نبود، چون شروطی را امام حسن(ع) برای صلح گذاشته بود که در تاریخ ثبت شد که اگر معاویه پا را به خطا می‌گذاشت تاریخ او را محکوم می‌کرد لذا گفتند در این میان، معاویه بود که شکست خورد نه امام حسن مجتبی(ع).

***سربازان و سرداران امام حسن خیانت کردند، امام در شرایطی قرار گرفت که مجبور به صلح شد. با وجود اینکه معاویه شرایط را به نفع خود می‌دید و در یک جنگ راحت می‌توانست امام و یارانش را شکست دهد و، چرا پیشنهاد صلح را مطرح کرد؟**

معاویه، امام حسن مجتبی(ع) را می‌شناخت، امام حسن(ع) در زمان پدر فرمانده گروه 10 هزار نفری برای جنگ با معاویه بود. تلاش معاویه بعد از امیرمؤمنان این بود که از جنگ جلوگیری کند چون از جنگ و ادامه آن به شدت وحشت داشت. نمی‌خواست جنگی اتفاق بیفتد، در صورت جنگ معاویه ادعاهایی را زده بود اما اصلاً آمادگی جنگ نداشت. نیروهایش را از دست داده بود می‌ترسید در این میان شکست بخورد، لذا سعی و تلاش معاویه بر این بود که فریب، خدعه، دو به هم زنی یا ترس و ارعاب و ... را در میان مردم و نیروها پخش کرد و توانست به این وسیله آرام آرام خود را به حوزه اسلام برساند. معاویه چون از جنگ وحشت داشت خودش پیشنهاد صلح داد و برای صلح داوطلب شد.

***چرا برخی از خواص مانند حجر بن عدی، سلیمان بن صرد خزاعی و دیگران از صلح امام حسن(ع) انتقاد داشتند؟**

من فکر می‌کنم بعضی از یاران امام حسن(ع) به اصطلاح بیش از اندازه داغ بودند بعضی از آنها چندان اوضاع جهان آن زمان را بررسی نکرده بودند و نمی‌دانستند چه خبر است. بعضی از آنها چندان مردم کوفه را نشناخته بودند. بعضی از آنها اصلاً در جنگ حضور نداشتند، در آن ایامی که امام حسن مجتبی(ع) آماده جنگ می‌شد اصلاً نبودند مثل ابن عباس. آنهایی که حضور نداشتند و اوضاع جاریه را اطلاع نداشتند مردم کوفه را نمی‌شناختند، دشمن را نمی‌شناختند، همین افراد عبارات زشتی به امام حسن مجتبی(ع) گفتند.

***پاسخ امام به آنها چه بود؟**

امام سخنان خودشان را در برابر اینها فرمودند: یکی از یاران گفته بود ما را ذلیل کردی؟ حضرت فرمود: چگونه؟ گفت: چون همه ما را زیر بار طاغوت تحویل دادی؟ حضرت فرمود: من هیچ چیزی را تحویل ندادم جز اینکه یاران نگذاشتند. اگر من یارانی

داشتم شبانه روز با معاویه می جنگیدم. هدف و سیاستم این بود که با معاویه بجنگم که سیاست پدرم هم همین بوده است و آنها را آزمایش کردم فهمیدم اهل کوفه اهل جنگ نیستند، اگر بودند در زمان امیرمؤمنان(ع) آنچه که حضرت می فرمود را انجام می دادند. یا اینکه به سفیان بن ولید که خارجی هم بود به امام گفت: ای سیاه کننده روی مؤمنان. حضرت در پاسخ به او فرمود: وای بر تو ای خارجی. این شما بودید که پدرم را کشتید. این شما بودید که به پای من آسیب رساندید. امام هر کسی را به فراخور حال خودش جواب می داد. این شما بودید که وسایل مرا غارت و به من اهانت کردید. شما وقتی به صفین رفتید که دین جلوی دنیای شما بود یعنی دین مانع دنیای شما بود اما امروز عکس آن حالت است و دنیا، جلوی چشم دین شما را گرفته است. کسی که دینش را به دنیا بفروشد معلوم است که اهل جهاد و جنگ نیست. حضرت در پاسخ به ابوسعید فرمود: پس از پدرم، من امام هستم یا نیستم؟! ابوسعید جواب داد: چرا؟ حضرت فرمود: من همان نیستم که پیامبر درباره من فرمود: الحسن و الحسین اماما قاما او قعدا. گفت: چرا؟! حضرت فرمود: علت صلح من با معاویه همان علت صلح پیامبر با مشرکین است. چرا پیامبر با دشمن کنار آمد؟ اولاً عده و عده نداشت، اگر جنگ می کردند همین تعداد مسلمان هم قتل عام می شدند. پیامبر(ص) در یک سالی که از دشمن زمان گرفت به خاطر این بود که مسلمانان زیاد شوند و همین گونه هم شد. پس بنابراین حضرت فرمود: شما این مسائلی که از ما صادر می شود چندان توجه ندارید شما با دید محدود خود نگاه می کنید اما من آینده را نگاه می کنیم. بعضی از افراد یاران امام بودند اما جاهل و ناآگاه بودند. هر کس که رئیس قبیله شد یا فرمانده زمان حضرت امیر(ع) بود همه چیز را که اطلاع نداشت و ...

***روایتی هم هست که امام حسین(ع)، امام حسن(ع) را به خاطر صلح سرزنش می کند مسلماً درست نیست، چون ائمه نور واحدند. اخیراً این روایت دست آویز نویسنده ای در کتابی شده است، پاسخ شما به این ادعا چیست؟**

بله! این روایت را در کتاب سبط اکبر آوردم، این روایت دروغ است. بر فرض مثال اگر هم واقعیت داشته باشد، حضرت امام مجتبی(ع) فرمود همان کاری که پدرم انجام داد را انجام دادم. با نبود عده و عده عقب نشینی کردم. اگر این کار را انجام نمی دادم همین چند نفری که هستند قتل عام می شدند و از بین می رفتند لذا برای حفظ اینها پدرم چنین کرد و من هم برای حفظ مردم و شیعیان چنین کردم.

***برخی معتقدند صلح امام حسن(ع) زمینه ساز قیام عاشورا شد، آیا شما موافق این نظر هستید؟ در مورد علت و چگونگی آن توضیح دهید؟**

اگر پذیرش صلح از طرف امام حسن(ع) نبود زمینه ای برای قیام امام حسین(ع) اصلاً به وجود نمی آمد، به جهت اینکه در مواد صلح نامه چیزهایی آمده بود که معاویه اینها را نوشت اما نفهمید که چه کاری انجام داده است و اینها چه عواقب و نتایجی دارد. یکی از مواد صلح نامه این بود که بعد از مرگ، حق ندارد کسی را به عنوان خلیفه و جانشین تعیین کند. یکی از مواد صلح نامه این بود که از فرزندان معاویه هیچ کس حق و صلاحیت این کار را ندارد، لذا بعد از شهادت امام حسن مجتبی(ع) امام حسین(ع) هم چندسالی به احترام صلح نامه دست به کاری نزدند چون هنوز نصب یزید توسط معاویه انجام نشده بود لذا وقتی معاویه از دنیا رفت، امام حسین(ع) را دعوت کردند که با یزید بیعت کند. در این زمان حضرت ضربه کاری خود را وارد کرد. پس صلح امام حسن(ع) زمینه ای برای قیام امام حسین شد، چون که یزید هیچ حقی در خلافت نداشت. هیچ کس او را تعیین نکرده بود و همچنین برخلاف صلح نامه بود. با اینکه معاویه امضاء کرده بود چنین کاری را انجام ندهد برخلاف صلح نامه این کار را کرد بنابراین یزید نه خلیفه و نه رهبر بود بنابراین با یزید نمی شد که بیعت کرد بالاخره همین کار سبب شد که امام حسین برای قیام باز شد.